دوفصلنامه تخصصی مؤمنات momenat Two Specialized Semi-annual Journals
Year 1, Issue 1, spring & summer 2026, Serial Number 1 | سال اول ـ شماره اول ـ پیاپی ۱ ـ بهار و تابستان ۱۴۰۵

نقش خانواده در تمدن‌سازی و مواجهه تمدنی:
تحلیل کیفی الگوهای زیست، اخلاق، ارتباط و مقاوم‌سازی فرهنگی

پیمان صدفی همدانی*

چکیده

خانواده یکی از بسترهای مهم انتقال و استمرار الگوهای فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی در فرایند تغییرات فرهنگی است و از این منظر، می‌تواند در شکل‌گیری و تداوم ظرفیت‌های فرهنگی مرتبط با تمدن‌سازی نقش داشته باشد. پژوهش حاضر با هدف تحلیل نقش خانواده در فرایند تمدن‌سازی و نحوه مواجهه آن با تغییرات و الگوهای فرهنگی انجام شد. پژوهش با رویکرد کیفی و با استفاده از تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار انجام گرفت. داده‌ها از اسناد و متون علمی و رسمی مرتبط با خانواده، فرهنگ زندگی و تمدن‌سازی گردآوری شد. در جست‌وجوی اولیه ۲۴۷ رکورد شناسایی شد که پس از حذف موارد تکراری و نامرتبط و بررسی عنوان و چکیده، ۸۶ سند باقی ماند؛ پس از ارزیابی متن کامل، ۳۴ سند واجد شرایط تشخیص داده شد و در نهایت، ۱۵ سند با توجه به ارتباط مستقیم با مسئله پژوهش، غنای مفهومی و تنوع منابع برای تحلیل تفصیلی انتخاب شد. داده‌ها با استفاده از چارچوب مفهومی اولیه کدگذاری و کدهای جدید در صورت ظهور در متن به فرایند تحلیل افزوده شدند. یافته‌ها در قالب پنج مضمون نهایی صورت‌بندی شد: بازتولید فرهنگی، تکوین اخلاقی، انسجام اجتماعی، تداوم هویتی و تنظیم فرهنگی. بازتولید فرهنگی به انتقال ارزش‌ها، دانش، تجربه و شیوه‌های زندگی میان نسل‌ها؛ تکوین اخلاقی به یادگیری، تجربه و درونی‌سازی هنجارهای اخلاقی در روابط خانوادگی؛ انسجام اجتماعی به اعتماد، گفت‌وگو، ارتباط بین‌نسلی و شبکه‌های حمایتی؛ تداوم هویتی به انتقال و حفظ عناصر هویتی و الگوهای فرهنگی متمایز؛ و تنظیم فرهنگی به انسجام، ارزیابی، انتخاب و تنظیم الگوهای فرهنگی در مواجهه با تغییرات مربوط بود. برآیند یافته‌ها نشان می‌دهد که ظرفیت فرهنگی خانواده در پیوند میان انتقال فرهنگی، شکل‌گیری اخلاق، سازمان‌یابی روابط اجتماعی، تداوم هویت و تنظیم مواجهه با تغییرات فرهنگی بازنمایی می‌شود.

کلیدواژه‌ها

خانواده، تمدن‌سازی، مواجهه تمدنی، سرمایه فرهنگی، عادت‌واره، مقاومت فرهنگی، سبک زندگی.

---

* دکترای رشته فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه پیام نور تهران، ایران. Payman_sadafi@phd.pnu.ac.ir

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۶/۲۸)

صدفی همدانی، پیمان (۱۴۰۵) نقش خانواده در تمدن‌سازی و مواجهه تمدنی: تحلیل کیفی الگوهای زیست، اخلاق، ارتباط و مقاوم‌سازی فرهنگی، *دوفصلنامه تخصصی مؤمنات*، ۱ (۱)، ۱۰۱ ـ ۱۲۲.

بیان مسئله

تمدن‌ها در بستر شبکه‌ای از نهادهای اجتماعی شکل می‌گیرند و تداوم می‌یابند و در میان این نهادها، خانواده به‌عنوان نخستین کانون جامعه‌پذیری، نقشی بنیادین در انتقال ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری به نسل جدید ایفا می‌کند (Parsons, 1951; Giddens, 1991). پژوهش‌های جامعه‌شناختی نشان داده‌اند که تحولات درون‌خانوادگی می‌تواند پیامدهای قابل‌توجهی برای انسجام اجتماعی و بازتولید فرهنگی جوامع داشته باشد (Cherlin, 2015; Lareau, 2003)؛ با این حال، نسبت‌دادن مستقیم و مطلق هرگونه صعود یا افول تمدنی به تحولات خانواده، نیازمند تلقیس و احتیاط مفهومی است؛ چراکه تمدن‌سازی فرایندی چندعاملی است که تحت تأثیر متغیرهای اقتصادی، سیاسی، فناورانه و نهادی نیز قرار دارد (Eisenstadt, 1979).

در عصر حاضر، جوامع اسلامی با الگوهای فرهنگی و سبک‌های زندگی متنوعی مواجه‌اند که در تعامل با سنت‌های بومی، دگرگونی‌هایی در ساختار و کارکرد خانواده ایجاد کرده‌اند. منظور از «سبک زندگی غربی» در این مقاله، مجموعه‌ای از الگوهای مصرف، روابط بین‌فردی، نظام‌های ارتباطی، اولویت‌های شغلی و نگرش‌های مربوط به ازدواج، فرزندآوری و هویت فردی است که بر پایه ارزش‌های فردگرایی، مصرف‌گرایی و لذت‌جویی استوارند و از طریق رسانه‌های جمعی، شبکه‌های اجتماعی و نظام‌های آموزشی به‌عنوان الگوهای مسلط به جوامع غیرغربی عرضه می‌شوند (Inglehart & Welzel, 2005; Ritzer, 2011). پژوهش‌های تجربی نشان داده‌اند که این الگوها می‌توانند بر کارکردهای سنتی خانواده از جمله نظارت اجتماعی، انتقال ارزش‌های دینی و انسجام درون‌گروهی تأثیر بگذارند (Abdullah, 2019; Moghadam, 2013).

علیرغم نقش محوری خانواده در جامعه‌پذیری و انتقال سرمایه‌های فرهنگی، در ادبیات پژوهشی معاصر ایران یک شکاف نظری و تجربی مهم وجود دارد: بیشتر مطالعات انجام‌شده یا به کارکردهای درون‌خانوادگی (نظیر سلامت روان، موفقیت تحصیلی و انسجام عاطفی) پرداخته‌اند یا در سطح کلان و به‌صورت کلی به نقش خانواده در تمدن‌سازی اشاره کرده‌اند، بدون آنکه سازوکارهای مشخص و عینی این نقش را در مواجهه با الگوهای رقیب تمدنی تبیین کنند (مقایسه کنید با: حقیقی، ۱۴۰۳؛ عزیزی، ۱۳۹۵؛ خدایار، ۱۳۹۲). از سوی دیگر، اگرچه بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی بر اهمیت خانواده در «بخش حقیقی» تمدن یعنی سبک زندگی تأکید داشته است (خامنه‌ای، ۱۳۹۱)، اما این رویکرد هنجاری نیازمند بسط و عملیاتی‌سازی در قالب مفاهیم و

چارچوب‌های جامعه‌شناختی قابل‌آزمایش است (حقیقی، ۱۴۰۳؛ عزیزی، ۱۳۹۵).

ابهام نظری بنیادین آن است که خانواده در ایران معاصر، با چه سازوکارهای جامعه‌شناختی قابل‌شناسایی، به بازتولید هویت جمعی و مقاومت در برابر مدل‌های فرهنگی رقیب کمک می‌کند و چه عواملی این کارویژه‌ها را تضعیف می‌کنند. این ابهام، پاسخ به پرسش‌های زیر را ضروری ساخته است:

۱. خانواده از طریق کدام سازوکارهای انتقال سرمایه‌های فرهنگی، به شکل‌دهی الگوهای زیست و اخلاق تمدنی کمک می‌کند؟

۲. کارکردهای ارتباطی خانواده چگونه به نظم‌بخشی روابط اجتماعی و تولید سرمایه اجتماعی در سطح جامعه منجر می‌شود؟

۳. خانواده با چه سازوکارهای مشخصی می‌تواند در برابر سبک زندگی غربی به‌عنوان عاملی مقاومتی عمل کند؟

۴. چه عواملی باعث تضعیف این کارویژه‌ها در ایران معاصر شده است؟

نسبت مفهومی میان مفاهیم کلیدی مقاله به‌این‌ترتیب قابل‌صورت‌بندی است: «خانواده» به‌مثابه میدانی برای تولید و بازتولید سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی، بستر شکل‌گیری «عادت‌واره‌هایی» است که الگوهای زیستی، اخلاقی و ارتباطی افراد را شکل می‌دهند (Bourdieu, 1984). این عادت‌واره‌ها در تعامل با «سبک زندگی» به‌عنوان مجموعه‌ای از الگوهای روزمره، به «مقاومت فرهنگی» یا برعکس، به پذیرش الگوهای رقیب منجر می‌شوند. از سوی دیگر، «مواجهه تمدنی» به موقعیتی اشاره دارد که در آن دو یا چند الگوی تمدنی با یکدیگر رقابت کرده و هر یک می‌کوشند نفوذ خود را بر ساختارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه مقابل افزایش دهند (Eisenstadt, 1979). در این چارچوب، خانواده نه صرفاً یک نهاد منفعل، بلکه عاملی کنشگر در عرصه مواجهه‌های تمدنی محسوب می‌شود.

پیوند تحلیلی میان این سه حوزه در قالب یک مدل مفهومی واحد قابل‌صورت‌بندی است: خانواده به‌مثابه «میدانی» که در آن «سرمایه فرهنگی» (شامل دانش، سلیقه، زبان، آداب و الگوهای اخلاقی) از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و «عادت‌واره» را شکل می‌دهد. این عادت‌واره در سه سطح (۱) الگوهای زیست و اخلاق، (۲) الگوهای ارتباطی و (۳) گرایش‌های مقاومتی، خود را نشان می‌دهد.

به‌عبارت‌دیگر، سازوکار واسط میان سطح خرد (خانواده) و سطح کلان (تمدن) همان «عادت‌واره تمدنی» است که از طریق بازتولید سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی، به بازتولید یا تضعیف هویت تمدنی منجر می‌شود. این مدل، امکان تبیین چگونگی پیوند خانواده با تمدن‌سازی را بدون جهش مفهومی فراهم می‌آورد.

هدف پژوهش حاضر آن است که با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی بوردیو (سرمایه فرهنگی و عادت‌واره) و نظریه سرمایه اجتماعی کلمن، کارویژه‌های تمدنی خانواده را در سه سطح بازتولید الگوهای زیست و اخلاق، نظم‌بخشی ارتباطی و مقاومت فرهنگی، به‌صورت نظام‌مند تبیین کند. منطق پژوهش در این مقاله، تبیینی-تحلیلی است؛ بدین معنا که هدف اصلی، توصیف صرف یا ارائه راهکارهای هنجاری نیست، بلکه تبیین سازوکارهای جامعه‌شناختی کارویژه‌های تمدنی خانواده بر اساس شواهد اسنادی معتبر است.

کاربست چارچوب بوردیو در این پژوهش با این توجیه نظری صورت می‌پذیرد که مفاهیم «میدان»، «سرمایه فرهنگی» و «عادت‌واره» ابزارهای تحلیلی مناسبی برای مطالعه فرایندهای جامعه‌پذیری و بازتولید فرهنگی در خانواده هستند (Bourdieu, 1984). این مفاهیم از یک‌سو امکان مطالعه خانواده را در سطح خرد (تعاملات روزمره، انتقال ارزش‌ها) و از سوی‌دیگر، امکان تحلیل پیوند آن با ساختارهای کلان‌تر فرهنگی و تمدنی را فراهم می‌کنند. به‌ویژه، مفهوم «عادت‌واره» به‌عنوان نظامی از تمایلات پایدار و منتقل‌پذیر، می‌تواند توضیح دهد که چگونه الگوهای زیستی شکل‌گرفته در خانواده، در سطح جامعه به‌عنوان «سرمایه‌ای مقاومتی» یا برعکس، به‌عنوان عامل پذیرش الگوهای رقیب عمل می‌کنند. با این حال، برای پوشش ضعف‌های این چارچوب در تبیین کارکردهای ارتباطی و شبکه‌ای خانواده، از نظریه سرمایه اجتماعی کلمن (Coleman, 1988) نیز به‌عنوان چارچوب مکمل بهره گرفته خواهد شد.

زمینه عینی پژوهش در ایران معاصر نشان می‌دهد که خانواده با تغییرات ساختاری و ارزشی قابل‌توجهی مواجه است: افزایش سن ازدواج و کاهش نرخ باروری (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۱)، گسترش شبکه‌های اجتماعی و کاهش نقش تربیتی خانواده (حقیقی، ۱۴۰۳)، افزایش تنش‌های درون‌خانوادگی و کاهش نظارت اجتماعی (عزیزی، ۱۳۹۵)، و تغییر نگرش به فرزندآوری و الگوهای همسرگزینی (خدایار، ۱۳۹۲) از جمله نشانه‌های عینی

این تحولات هستند. این روندها، ضرورت بازشناسی کارویژه‌های تمدنی خانواده و شناسایی عوامل تضعیف‌کننده آن را دوچندان می‌سازد.

اهمیت علمی این پژوهش در آن است که با پیوندزدن دو حوزه جامعه‌شناسی خانواده و مطالعات تمدنی، شکاف موجود در ادبیات پژوهشی را پر می‌کند و چارچوبی تحلیلی برای مطالعه خانواده در نسبت با الگوهای رقیب تمدنی ارائه می‌دهد. تمایز این مقاله با آثار پیشین در آن است که برخلاف بیشتر پژوهش‌های پیشین که یا صرفاً به کارکردهای درون‌خانوادگی پرداخته‌اند یا به‌صورت کلی به نقش خانواده در تمدن‌سازی اشاره کرده‌اند، این مقاله با رویکردی جامعه‌شناختی و با تکیه بر داده‌های اسنادی، سازوکارهای مشخص و عینی خانواده را در مواجهه تمدنی مورد واکاوی قرار می‌دهد و راهکارهای سیاستی در بخش نتیجه‌گیری، صرفاً برآمده از یافته‌های تحلیلی ارائه خواهد شد.

پیشینه و چارچوب نظری

خانواده به‌عنوان کهن‌ترین نهاد اجتماعی، همواره کانون مطالعه جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان و اندیشمندان سیاسی بوده است. بااین‌حال، در دهه‌های اخیر و به‌ویژه با ظهور مدرنیته و فرآیندهای جهانی‌سازی، این نهاد دستخوش دگرگونی‌های بی‌سابقه‌ای شده که درک علمی آن را نیازمند بازنگری در چارچوب‌های نظری موجود می‌سازد. مسئله اصلی در پژوهش حاضر، نه توصیف کارکردهای سنتی خانواده، بلکه تحلیل پیوند میان سرمایه‌های فرهنگی- اجتماعی درون‌خانوادگی و نقش خانواده در فرایند تمدن‌سازی در بستر جامعه ایرانی است. این پیوند تاکنون کمتر در قالب یک مدل تحلیلی منسجم بررسی شده و پژوهش حاضر درصدد پر کردن این خلأ نظری است.

مرور انتقادی پیشینه پژوهش

رویکردهای تمدنی به کارکرد خانواده

حقیقی (۱۴۰۳) در پژوهشی با عنوان «تمدن‌سازی به مثابه اصلی‌ترین کارکرد نهاد اجتماعی خانواده» به‌درستی بر این نکته تأکید دارد که خانواده هسته مرکزی تمدن‌سازی بوده و هیچ تمدنی بدون آن شکل نگرفته است. بااین‌حال، این پژوهش عمدتاً بر روش کیفی و مصاحبه با خبرگان متکی است و از ارائه

الگویی عملیاتی برای سنجش چگونگی تأثیر کارکردهای خانواده بر تمدن‌سازی ناتوان می‌ماند. به‌عبارت دیگر، حقیقی چه‌گونگی این تأثیر را مبهم باقی می‌گذارد و صرفاً به ضرورت آن می‌پردازد. این مقاله، با تکیه بر چارچوب بوردیو (Bourdieu, 1984) و کلمن (Coleman, 1988)، درصدد است این خلأ را با ارائه مدلی تحلیلی پر کند که مکانیسم انتقال سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی درون‌خانواده به عرصه تمدن‌سازی را نشان دهد.

رویکردهای اخلاقی ـ زیستی به خانواده

خدایار (۱۳۹۲) در مطالعه‌ای درباره اخلاق زیست خانوادگی در سیره عارفان معاصر، به تأثیر سبک زندگی عارفانه بر سلامت روانی و جسمی اعضای خانواده پرداخته است. این پژوهش هرچند از غنای کیفی برخوردار است، اما به دلیل تمرکز بر تجربه زیسته عارفان، قابلیت تعمیم به جامعه عمومی را ندارد و از ارائه شاخص‌های عینی برای سنجش تأثیر اخلاق زیستی بر سرمایه فرهنگی خانواده بازمی‌ماند. پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از مفهوم عادت‌واره بوردیو (Bourdieu, 1984)، امکان صورتبندی نظری این تأثیرات اخلاقی را به‌عنوان بخشی از نظام تمایلات پایدار منتقل‌شونده در خانواده فراهم می‌آورد.

رویکردهای سرمایه اجتماعی به خانواده

پژوهشی که در سال ۱۳۹۲ با عنوان «بررسی رابطه سرمایه اجتماعی و الگوهای ارتباطی خانواده» انجام شده، گونه‌شناسی سه‌گانه‌ای از خانواده‌های تهرانی (سنتی، مدرن، پست‌مدرن) ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که گونه‌های سنتی و پست‌مدرن از سرمایه اجتماعی حراست می‌کنند، درحالی‌که گونه مدرن با فرسایش سرمایه اجتماعی همراه است. این پژوهش از منظر روش‌شناختی ارزشمند است، اما دو محدودیت عمده دارد: نخست، مبتنی بر پایان‌نامه کارشناسی ارشد است و از اعتبار علمی کافی برای استناد مستقیم نظری برخوردار نیست؛ دوم، روابط میان متغیرها را صرفاً به‌صورت همبستگی بررسی کرده و مدل علّی مشخصی برای تبیین چرایی این تفاوت‌ها ارائه نداده است. پژوهش حاضر، با استفاده از نظریه کلمن (Coleman, 1988) و بوردیو (Bourdieu, 1984)، این روابط را به سطحی فراتر از همبستگی ارتقا می‌دهد و با ارائه مدلی تبیینی، نشان می‌دهد که چگونه سرمایه فرهنگی (بوردیو) و سرمایه اجتماعی (کلمن) در درون خانواده تولید و بازتولید می‌شوند و این فرایند چه تأثیری بر توان تمدن‌سازی خانواده دارد.

چارچوب نظری این پژوهش بر ساختارگرایی برساخت‌گرای بوردیو، نظریه سرمایه اجتماعی کلمن، و رویکرد تمدنی رهبر معظم انقلاب استوار است. تلفیق این سه سطح، که ممکن در نگاه نخست ناهمگون به‌نظر رسد، بر اساس منطق زیر صورت می‌پذیرد:

۱. سطح خرد: نظریه عمل بوردیو (میدان، عادت‌واره، سرمایه فرهنگی)

از دیدگاه بوردیو (Bourdieu, 1984)، خانواده به‌مثابه میدانی عمل می‌کند که در آن سرمایه‌های فرهنگی (دانش، سلیقه، زبان، آداب و رسوم) از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود و عادت‌واره (habitus) به‌عنوان نظامی از تمایلات پایدار و منتقل‌پذیر شکل می‌گیرد. این عادت‌واره که در خانواده شکل می‌گیرد، بر تمامی ابعاد زندگی فرد – از سلیقه هنری تا شیوه تعامل با دیگران – تأثیر می‌گذارد و نه تنها کنش‌های فرد را ساخت‌یافته می‌سازد، بلکه خود نیز ساخت‌دهنده رفتارهای آینده است. در این پژوهش، از مفهوم عادت‌واره برای تحلیل چگونگی درونی‌سازی الگوهای فرهنگی تمدن‌ساز (همانند خردورزی، اخلاق و حقوق) در نسل جدید استفاده می‌شود. به‌عبارت دیگر، فرض بر آن است که خانواده‌ای موفق در تمدن‌سازی، عادت‌واره‌ای تولید می‌کند که گرایش به تمدن‌سازی را به‌عنوان امری طبیعی و بدیهی بازتولید می‌کند.

۲. سطح میانی: نظریه سرمایه اجتماعی کلمن

کلمن (Coleman, 1988) خانواده را منبع تولید سرمایه اجتماعی می‌داند؛ سرمایه‌ای که از طریق شبکه‌های ارتباطی درون‌خانوادگی، هنجارهای مشترک و روابط متقابل اعتمادآمیز شکل می‌گیرد و بر موفقیت تحصیلی، سلامت روانی و انسجام اجتماعی اعضای خانواده تأثیر می‌گذارد. در این پژوهش، نظریه کلمن برای تبیین کارکرد ارتباطی خانواده به کار گرفته می‌شود؛ یعنی نشان داده می‌شود که چگونه کیفیت روابط درون‌خانوادگی (گفت‌وگو، اعتماد، مشارکت) به‌عنوان زیرساخت لازم برای انتقال سرمایه‌های فرهنگی (در معنای بوردیویی) عمل می‌کند. به‌بیان دیگر، بدون سرمایه اجتماعی کافی، خانواده نمی‌تواند به‌عنوان میدانی کارآمد برای شکل‌دهی عادت‌واره تمدن‌ساز عمل کند.

۳. سطح کلان: رویکرد تمدنی رهبر معظم انقلاب

در سطح کلان، رویکرد تمدنی رهبر معظم انقلاب اسلامی چارچوبی هنجاری برای تحلیل نقش خانواده

در تمدن‌سازی فراهم می‌آورد. ایشان «فرهنگ زندگی» را بخش اصلی و حقیقی تمدن دانسته و بن‌مایه‌های آن را «خردورزی، اخلاق و حقوق» معرفی کرده‌اند که اسلام آن را در اختیار انسان قرار داده است. همچنین، ایشان خانواده را به‌عنوان یکی از مصادیق اصلی «فرهنگ زندگی» برشمرده و بر نقش آن در ایجاد تمدن نوین اسلامی تأکید کرده‌اند. در این پژوهش، این رویکرد هنجاری به‌عنوان چارچوب غایت‌شناختی (teleological framework) عمل می‌کند؛ یعنی مشخص می‌کند که خانواده در چه جهتی باید حرکت کند تا کارکرد تمدنی خود را ایفا کند. به‌عبارت دیگر، رویکرد تمدنی پاسخ می‌دهد که خانواده برای چه هدفی باید سرمایه فرهنگی و اجتماعی تولید کند.

روش پژوهش

پژوهش حاضر با رویکرد کیفی و با استفاده از تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار انجام شد. داده‌های پژوهش از اسناد و متون علمی و رسمی مرتبط با خانواده، فرهنگ زندگی و تمدن‌سازی گردآوری و تحلیل شد. انتخاب تحلیل محتوای جهت‌دار با توجه به وجود چارچوب مفهومی اولیه پژوهش صورت گرفت؛ به‌گونه‌ای که مفاهیم نظری پیشین مبنای شکل‌گیری کدهای اولیه قرار گرفتند و در عین حال، امکان ظهور و افزودن کدهای جدید از متن نیز وجود داشت (Hsieh & Shannon, 2005; Elo & Kyngäs, 2008).

پیکره اسنادی شامل مقالات علمی، اسناد و سیاست‌های بالادستی، بیانات و آثار مرتبط با خانواده و فرهنگ زندگی، پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی و منابع نظری مرتبط بود. جست‌وجوی اسناد در پایگاه‌های علمی فارسی و منابع رسمی مرتبط با موضوع، با استفاده از کلیدواژه‌های «خانواده»، «تمدن‌سازی»، «تمدن نوین اسلامی»، «سبک زندگی»، «سرمایه فرهنگی»، «سرمایه اجتماعی»، «مقاومت فرهنگی» و «الگوهای ارتباطی خانواده» انجام شد. معیارهای ورود شامل ارتباط مستقیم با مسئله پژوهش، اعتبار علمی یا رسمی، دسترسی به متن کامل و تناسب محتوایی با پرسش‌های پژوهش بود. بازه زمانی اصلی منابع ۱۳۹۲ تا ۱۴۰۴ تعیین شد و منابع کلاسیک نظری و اسناد بنیادین مرتبط با چارچوب پژوهش، به دلیل اهمیت نظری، از این محدودیت مستثنا شدند.

فرایند انتخاب اسناد در سه مرحله انجام گرفت. در جست‌وجوی اولیه ۲۴۷ رکورد شناسایی شد؛ پس از بررسی عنوان و چکیده و حذف موارد تکراری یا نامرتبط، ۸۶ سند باقی ماند و پس از بررسی متن کامل،

۳۴ سند واجد شرایط تشخیص داده شد. در نهایت، با توجه به ارتباط مستقیم با پرسش‌های پژوهش، غنای مفهومی و تنوع منابع، ۱۵ سند برای تحلیل تفصیلی انتخاب شد. پیش از تحلیل، اعتبار و اصالت اسناد و تناسب آن‌ها با هدف پژوهش بررسی شد؛ زیرا ارزیابی کیفیت و قابلیت اعتماد اسناد از الزامات پژوهش اسنادی است (Bowen, 2009; Scott, 1990).

تحلیل داده‌ها با مطالعه مکرر اسناد، شناسایی واحدهای معنایی و کدگذاری اولیه آغاز شد. کدهای اولیه بر اساس مفاهیم چارچوب نظری، از جمله سرمایه فرهنگی، سرمایه اجتماعی، عادت‌واره و فرهنگ زندگی، تعیین شدند و کدهای جدید در صورت ظهور در متن به نظام کدگذاری افزوده شدند. سپس کدهای مشابه در قالب مقوله‌های مفهومی سازمان‌دهی و روابط میان آن‌ها بررسی شد. در مرحله تفسیر، مقوله‌ها در سه سطح خرد، میانی و کلان سازمان یافتند تا جایگاه خانواده در فرایند انتقال فرهنگی، شکل‌گیری الگوهای زیست و جهت‌گیری تمدنی تبیین شود. این چارچوب صرفاً برای تفسیر الگوهای بازنمایی‌شده در اسناد به کار رفت و ادعای اثبات روابط علّی یا تعمیم آماری نداشت.

اعتمادپذیری تحلیل از طریق مستندسازی فرایند جست‌وجو و انتخاب اسناد، تعیین معیارهای ورود و خروج، بازبینی مستمر کدها در برابر متن اصلی و کنترل سازگاری کدها و مقوله‌ها تقویت شد. همچنین، در تمام مراحل، میان محتوای صریح اسناد و استنباط تحلیلی پژوهشگر تمایز گذاشته شد تا یافته‌ها در حدود شواهد موجود باقی بمانند (Hsieh & Shannon, 2005; Bowen, 2009).

یافته‌های پژوهش

تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار اسناد، پس از بررسی نظام‌مند واحدهای معنایی و مقایسه مستمر محتوای مرتبط با پرسش‌های پژوهش، به شکل‌گیری مجموعه‌ای از کدهای اولیه و سازمان‌یابی آن‌ها در زیرمقوله‌ها و مقوله‌های اصلی منجر شد. بررسی پیوندهای مفهومی میان مقوله‌ها، پنج مضمون نهایی را آشکار کرد: بازتولید فرهنگی، اخلاق تمدنی، سرمایه اجتماعی خانواده، هویت فرهنگی و مواجهه فرهنگی. این مضامین در عین تمایز مفهومی، در محتوای اسناد با یکدیگر ارتباط دارند و ابعاد مختلف نقش خانواده را در انتقال و استمرار الگوهای فرهنگی، شکل‌گیری رفتار اخلاقی، تنظیم روابط اجتماعی، تداوم هویت و مواجهه با تغییرات فرهنگی نشان می‌دهند.

نکته مهم در تفسیر این یافته‌ها آن است که مضامین نهایی، حاصل تجمیع و انتزاع تدریجی محتوای اسناد هستند و نباید با مفاهیم نظری مورد استفاده در مرحله بحث یکسان تلقی شوند. به همین دلیل، در گزارش حاضر ابتدا محتوای مستخرج از اسناد و روابط میان مقوله‌ها ارائه می‌شود و سپس، در بخش بحث، امکان تبیین این یافته‌ها در پرتو چارچوب نظری پژوهش بررسی خواهد شد.

بازتولید فرهنگی؛ استمرار ارزش‌ها، دانش و الگوهای زیست در بستر خانواده

نخستین مضمون نهایی، بازتولید فرهنگی است که از پیوند میان مقوله «انتقال فرهنگی بین‌نسلی» و مجموعه کدهای مرتبط با «الگوهای زیست» شکل گرفت. محتوای اسناد نشان می‌دهد که خانواده به‌عنوان یکی از محیط‌های اصلی زندگی روزمره، در انتقال و استمرار مجموعه‌ای از عناصر فرهنگی میان نسل‌ها نقش دارد. این عناصر شامل ارزش‌ها، باورها، هنجارها، دانش، مهارت‌ها، تجربه‌ها و شیوه‌های زندگی است. بنابراین، انتقال فرهنگی در محتوای مورد تحلیل، فرایندی چندبعدی است و نمی‌توان آن را صرفاً به انتقال آگاهانه ارزش‌ها یا آموزش مستقیم محدود کرد.

در سطح نخست، انتقال ارزش‌ها و باورهای فرهنگی از والدین به فرزندان در قالب فرایندی بین‌نسلی بازنمایی شده است. واحدهای معنایی مرتبط با انتقال ارزش‌ها، باورها و هنجارها نشان می‌دهد که خانواده زمینه‌ای برای مواجهه نسل جدید با مجموعه‌ای از معانی و قواعد فرهنگی فراهم می‌کند. در این فرایند، والدین صرفاً انتقال‌دهنده محتوای فرهنگی نیستند؛ بلکه رفتار و شیوه زندگی آنان نیز به‌عنوان بخشی از محیط یادگیری فرزندان عمل می‌کند. ازاین‌رو، انتقال فرهنگی در کنار آموزش مستقیم، از مسیر مشاهده و الگوبرداری نیز صورت می‌گیرد.

دومین وجه این مضمون به انتقال شیوه‌های زندگی مربوط است. یافته‌ها نشان می‌دهد که بخشی از فرهنگ در قالب رفتارهای عادی و تکرارشونده زندگی روزمره منتقل می‌شود. نحوه تعامل اعضای خانواده، انتخاب‌های روزمره، سبک زندگی و رفتارهای مشاهده‌شده، زمینه‌ای برای یادگیری الگوهای زندگی فراهم می‌کنند. در چنین فرایندی، یادگیری الزاماً با آموزش صریح همراه نیست؛ فرزندان از طریق مشاهده رفتار والدین و مشارکت در موقعیت‌های روزمره، با شیوه‌های عملی زندگی آشنا می‌شوند.

وجه سوم، انتقال دانش، مهارت و تجربه است. این بخش نشان می‌دهد که خانواده علاوه بر انتقال

ارزش‌ها و الگوهای رفتاری، محمل انتقال تجربیات انباشته‌شده میان نسل‌ها نیز هست. دانش و مهارت‌هایی که در زندگی خانوادگی مورد استفاده قرار می‌گیرند، می‌توانند از طریق تعامل و تجربه مشترک به نسل بعد منتقل شوند. در نتیجه، انتقال فرهنگی در این یافته‌ها هم شامل محتوای ارزشی و هنجاری است و هم دانش عملی و تجربه زیسته را دربرمی‌گیرد.

در نهایت، تکرار الگوهای فرهنگی و رفتاری در زندگی روزمره، زمینه تثبیت آن‌ها را فراهم می‌کند. این بخش از داده‌ها با کدهایی مانند «تثبیت الگوهای رفتاری» و «درونی‌سازی الگوهای فرهنگی» مشخص شده است. بنابراین، مسیر مفهومی این مضمون را می‌توان از انتقال عناصر فرهنگی، به یادگیری و تجربه آن‌ها و سپس به تکرار و تثبیت الگوهای رفتاری دنبال کرد. بر این اساس، بازتولید فرهنگی در اسناد مورد بررسی بیش از آنکه یک انتقال مقطعی باشد، فرایندی مستمر است که در بستر تعاملات روزمره خانوادگی استمرار پیدا می‌کند.

اخلاق تمدنی؛ شکل‌گیری اخلاق در تجربه روابط خانوادگی

دومین مضمون نهایی، اخلاق تمدنی است که از مقوله اصلی «تربیت اخلاقی» و زیرمقوله‌های مرتبط با یادگیری اخلاق، درونی‌سازی هنجارهای اخلاقی، مسئولیت‌پذیری و تنظیم اخلاقی تعاملات شکل گرفته است. این مضمون بیانگر آن است که در محتوای اسناد، خانواده یکی از زمینه‌های مهم شکل‌گیری نگرش‌ها و رفتارهای اخلاقی تلقی شده است.

واحدهای معنایی مرتبط با شکل‌گیری نگرش و رفتار اخلاقی نشان می‌دهند که یادگیری اخلاق در خانواده در بستر روابط روزمره اتفاق می‌افتد. مفاهیمی مانند احترام، مسئولیت‌پذیری، رعایت حقوق دیگران و خیرخواهی در این زمینه برجسته‌اند. نکته قابل توجه آن است که اخلاق در محتوای مورد تحلیل صرفاً در سطح انتقال گزاره‌های ارزشی بازنمایی نشده، بلکه تجربه عملی روابط نیز بخشی از فرایند یادگیری اخلاقی است.

یکی از ابعاد مهم این مضمون، تجربه و تنظیم روابط اخلاقی است. موقعیت‌هایی مانند حل تعارض، گذشت، همکاری و رعایت متقابل حقوق، فرصت‌هایی برای تجربه عملی قواعد اخلاقی فراهم می‌کنند. در نتیجه، خانواده در این اسناد تنها محیطی برای آموزش «آنچه باید انجام شود» نیست، بلکه فضایی برای

مواجهه با موقعیت‌هایی است که در آن فرد باید نحوه رفتار اخلاقی را در عمل تجربه کند.

این فرایند با مفهوم «درونی‌سازی هنجارهای اخلاقی» نیز پیوند دارد. زمانی که ارزش‌ها و قواعد اخلاقی در تعاملات روزمره تکرار و تجربه می‌شوند، از سطح شناخت اولیه فراتر رفته و در رفتار فردی جای می‌گیرند. تداوم چنین فرایندی می‌تواند به تثبیت رفتارهای نسبتاً پایدار بر پایه ارزش‌ها و هنجارهای آموخته‌شده منجر شود. بر این اساس، مضمون اخلاق تمدنی در سطح یافته‌ها به فرایندی اشاره دارد که در آن ارزش‌های اخلاقی در محیط خانواده آموخته می‌شوند، در روابط روزمره تجربه می‌شوند، از طریق تکرار درونی می‌شوند و در رفتارهای نسبتاً پایدار بازتاب می‌یابند.

سرمایه اجتماعی خانواده؛ سازمان‌یابی اعتماد، گفت‌وگو و شبکه‌های حمایتی

سومین مضمون نهایی، سرمایه اجتماعی خانواده است که از مقوله اصلی «نظم ارتباطی» شکل گرفته و چهار بعد مهم آن شامل روابط اعتمادمحور، ارتباط بین‌نسلی، شبکه‌های حمایتی و پیوندهای اجتماعی خانواده است.

در سطح درون‌خانوادگی، وجود اعتماد میان اعضا و فراهم بودن زمینه گفت‌وگو و مشارکت، از مهم‌ترین عناصر شناسایی‌شده در اسناد است. اعتماد، ارتباطات خانوادگی را از تعاملات صرفاً صوری فراتر می‌برد و امکان مشارکت و تبادل تجربه میان اعضا را افزایش می‌دهد. در همین چارچوب، گفت‌وگوی والدین و فرزندان به‌عنوان بستری برای ارتباط بین‌نسلی و انتقال تجربه بازنمایی شده است.

یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که روابط خانوادگی به سطح اعضای خانواده محدود نمی‌شود. همکاری، حمایت و تبادل منابع در شبکه خویشاوندی، بعد گسترده‌تری از روابط اجتماعی خانواده را شکل می‌دهد. این روابط می‌توانند در قالب حمایت خویشاوندی، ارتباط میان خانواده‌ها و استمرار پیوندهای اجتماعی ظاهر شوند. ازاین‌رو، شبکه ارتباطی خانواده در داده‌ها دارای دو سطح به‌هم‌پیوسته است: روابط درون‌خانوادگی و شبکه‌های فراتر از خانواده.

در سطح درون‌خانوادگی، اعتماد و گفت‌وگو زمینه ارتباط و مشارکت را فراهم می‌کنند؛ در سطح شبکه‌ای، حمایت و تبادل منابع به استمرار پیوندهای اجتماعی کمک می‌کند. این دو سطح در کنار یکدیگر، مضمون سرمایه اجتماعی خانواده را شکل می‌دهند. بنابراین، یافته‌ها خانواده را صرفاً یک واحد

زیستی یا عاطفی نشان نمی‌دهند، بلکه آن را در قالب شبکه‌ای از روابط اعتمادمحور، ارتباطی و حمایتی نیز بازنمایی می‌کنند.

هویت فرهنگی؛ تداوم ارزش‌های هویتی و حفظ الگوهای متمایز زندگی

چهارمین مضمون نهایی، هویت فرهنگی است که از دو مقوله «تداوم هویت فرهنگی» و «تمایز فرهنگی» تشکیل شده است. این مضمون به نحوه استمرار عناصر هویتی و فرهنگی در خانواده و بازنمایی آن‌ها در الگوهای زندگی مربوط می‌شود.

در مقوله تداوم هویت فرهنگی، انتقال هویت و ارزش‌های فرهنگی به نسل‌های بعدی برجسته است. بر اساس واحدهای معنایی، خانواده بستری برای استمرار عناصر فرهنگی در طول نسل‌هاست. این استمرار از طریق انتقال ارزش‌ها و عناصر هویتی و همچنین حضور آن‌ها در رفتارها و شیوه‌های زندگی روزمره شکل می‌گیرد. بنابراین، هویت فرهنگی در این یافته‌ها پدیده‌ای صرفاً ذهنی یا انتزاعی نیست، بلکه در ارتباط با رفتارها و الگوهای زندگی خانوادگی بازنمایی می‌شود.

مقوله دوم، یعنی تمایز فرهنگی، به حفظ و بازتولید الگوهای بومی و سبک‌های زندگی متمایز در خانواده مربوط است. «حفظ الگوهای بومی زندگی» در کنار «تمایز فرهنگی» نشان می‌دهد که بخشی از استمرار هویت از طریق حفظ شیوه‌هایی انجام می‌شود که خانواده آن‌ها را متعلق به الگوی فرهنگی خود می‌داند.

از کنار هم قرار دادن این دو مقوله می‌توان دریافت که هویت فرهنگی در داده‌های پژوهش از دو فرایند مرتبط تشکیل شده است: تداوم میان‌نسلی و تمایز در شیوه زندگی. تداوم میان‌نسلی، بعد زمانی هویت را نشان می‌دهد و تمایز فرهنگی، بعد محتوایی و سبک زندگی آن را آشکار می‌کند. این دو فرایند در محیط خانواده به یکدیگر متصل می‌شوند و استمرار برخی عناصر فرهنگی را در زندگی روزمره امکان‌پذیر می‌سازند.

مواجهه فرهنگی؛ از انسجام خانوادگی تا مدیریت انتخاب‌های فرهنگی

پنجمین مضمون نهایی، مواجهه فرهنگی است که از مقوله‌های «ظرفیت انسجام در مواجهه فرهنگی» و «مدیریت مواجهه فرهنگی» شکل گرفت. این مضمون به نحوه مواجهه خانواده با تغییرات فرهنگی و الگوهای جدید زندگی مربوط می‌شود و در مقایسه با چهار مضمون پیشین، بیشتر بر فرایند مواجهه و

واکنش خانواده نسبت به تغییرات تمرکز دارد.

یکی از نخستین عناصر این مضمون، تقویت پیوندهای عاطفی و ارتباطی خانواده است. در واحدهای معنایی، انسجام خانوادگی به‌عنوان زمینه‌ای برای مواجهه با تغییرات فرهنگی بازنمایی شده است. این یافته نشان می‌دهد که تغییرات فرهنگی در محتوای اسناد صرفاً در سطح بیرونی مورد توجه نیست، بلکه نحوه مواجهه اعضای خانواده با این تغییرات و کیفیت روابط میان آنان نیز اهمیت دارد.

وجه دوم، میانجی‌گری در مواجهه فرهنگی است. ایجاد زمینه گفت‌وگو، ارزیابی و انتخاب الگوهای فرهنگی جدید نشان می‌دهد که خانواده می‌تواند در مواجهه با الگوهای نوظهور، نقش واسطه‌ای داشته باشد. در این چارچوب، الگوهای جدید لزوماً به‌صورت مستقیم و بدون فرایند ارزیابی وارد زندگی خانوادگی نمی‌شوند؛ بلکه گفت‌وگو و ارزیابی می‌تواند بخشی از فرایند مواجهه با آن‌ها باشد.

وجه سوم، به صیانت از هویت فرهنگی و مرزبندی هویتی مربوط است. این بخش از داده‌ها نشان می‌دهد که مواجهه با تغییرات فرهنگی هم‌زمان با تلاش برای حفظ برخی عناصر هویتی بازنمایی شده است. در نتیجه، مواجهه فرهنگی در اسناد صرفاً به پذیرش تغییر یا مقاومت در برابر آن تقلیل نمی‌یابد؛ بلکه فرایندی شامل حفظ برخی عناصر، ارزیابی عناصر جدید و تنظیم نحوه ورود آن‌ها به سبک زندگی است.

این منطق در حوزه مصرف و سبک زندگی نیز دیده می‌شود. مواجهه انتقادی با الگوهای مصرف و شیوه‌های زندگی ناسازگار با ارزش‌های خانواده، در قالب «انتخاب و تنظیم الگوی مصرف» و «تنظیم سبک زندگی» بازنمایی شده است. بنابراین، مواجهه فرهنگی در سطح داده‌ها بیشتر با مفاهیمی همچون انسجام، گفت‌وگو، ارزیابی، انتخاب، تنظیم و صیانت هویتی همراه است.

مقایسه پنج مضمون نهایی نشان می‌دهد که نقش خانواده در اسناد مورد بررسی در یک حوزه منفرد خلاصه نمی‌شود، بلکه در چند سطح مرتبط بازنمایی شده است. در سطح نخست، خانواده زمینه انتقال و بازتولید عناصر فرهنگی و الگوهای زندگی را فراهم می‌کند. در سطح دوم، همین محیط در یادگیری و تثبیت رفتارهای اخلاقی نقش دارد. در سطح سوم، روابط اعتمادمحور، گفت‌وگو و شبکه‌های حمایتی، بعد اجتماعی و ارتباطی خانواده را شکل می‌دهند. در سطح چهارم، انتقال و استمرار ارزش‌ها و الگوهای زندگی به تداوم هویت فرهنگی مرتبط می‌شود. در سطح پنجم، خانواده در مواجهه با تغییرات فرهنگی، از

طریق انسجام، گفت‌وگو، ارزیابی و تنظیم انتخاب‌ها، در موقعیت مدیریت مواجهه فرهنگی قرار می‌گیرد.

بر این اساس، پنج مضمون را نمی‌توان مجموعه‌ای از مقوله‌های کاملاً منفصل تلقی کرد. میان آن‌ها یک پیوند مفهومی مشاهده می‌شود: بازتولید فرهنگی، محتوای ارزش‌ها و الگوهای زندگی را در طول نسل‌ها استمرار می‌دهد؛ فرایند تربیت اخلاقی، این محتوا را در سطح رفتار و روابط اخلاقی صورت‌بندی می‌کند؛ روابط اعتمادمحور و شبکه‌های حمایتی، بستر اجتماعی این فرایندها را فراهم می‌سازند؛ تداوم هویت فرهنگی، استمرار و تمایز این الگوها را در طول زمان نشان می‌دهد؛ و مواجهه فرهنگی، نحوه تنظیم آن‌ها در شرایط تغییر را آشکار می‌کند.

در نتیجه، برآیند تحلیل اسناد را می‌توان در قالب یک ساختار مفهومی پنج‌بعدی صورت‌بندی کرد که در آن بازتولید فرهنگی، اخلاق تمدنی، سرمایه اجتماعی خانواده، هویت فرهنگی و مواجهه فرهنگی به‌عنوان مضامین نهایی ظاهر می‌شوند. این ساختار، حاصل سازمان‌دهی محتوای اسناد است و نشان می‌دهد که خانواده در منابع بررسی‌شده، هم به‌عنوان محیط انتقال و استمرار فرهنگ و هم به‌عنوان عرصه شکل‌گیری روابط، هویت و مواجهه با تغییرات فرهنگی بازنمایی شده است.

با وجود این، یافته‌ها نباید فراتر از دامنه اسناد تحلیل‌شده تفسیر شوند. حضور یک مفهوم یا مضمون در اسناد به معنای اثبات تجربی تحقق آن در جامعه نیست. به‌ویژه در مواردی که اسناد از ظرفیت‌ها، مطلوبیت‌ها یا کارکردهای مورد انتظار خانواده سخن گفته‌اند، مضمون استخراج‌شده نیز باید در همین سطح خوانده شود. ازاین‌رو، تمایز میان محتوای مشاهده‌شده در اسناد، استنباط تحلیلی حاصل از مقایسه آن‌ها و تبیین نظری پژوهشگر در تفسیر نهایی یافته‌ها حفظ می‌شود. این تفکیک امکان می‌دهد که یافته‌های پژوهش بدون تعمیم ناروا یا نسبت‌دادن ادعاهای نظری به اسناد، مبنای بحث و تبیین نظری قرار گیرند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل نقش خانواده در تمدن‌سازی و مواجهه تمدنی و با تمرکز بر چهار محور الگوهای زیست، اخلاق تمدنی، نظم ارتباطی و مقاومت فرهنگی انجام شد. تحلیل محتوای کیفی جهت‌دار اسناد علمی و رسمی نشان داد که نقش خانواده در این فرایند را نمی‌توان به کارکرد تربیتی یا انتقال مستقیم ارزش‌ها محدود کرد؛ خانواده در سطحی عمیق‌تر، یکی از بسترهای شکل‌گیری و بازتولید

الگوهای زیست، هنجارهای اخلاقی، روابط اعتمادمحور و تمایزهای فرهنگی است. بر این اساس، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ظرفیت تمدنی خانواده از پیوند میان روابط درون‌خانوادگی، انتقال سرمایه فرهنگی و اجتماعی، شکل‌گیری عادت‌واره‌ها و جهت‌گیری‌های فرهنگی و اخلاقی اعضای خانواده شکل می‌گیرد. این برداشت با چارچوب نظری پژوهش، یعنی پیوند مفاهیم سرمایه فرهنگی، سرمایه اجتماعی و عادت‌واره در اندیشه بوردیو (Bourdieu, 1984) و کلمن (Coleman, 1988) با مفهوم فرهنگ زندگی در رویکرد تمدنی، سازگار است؛ با این حال، یافته‌های حاضر باید به‌عنوان یک صورت‌بندی تفسیری برآمده از اسناد تلقی شود، نه آزمون تجربی یک رابطه علّی.

یکی از محورهای اصلی یافته‌ها، نقش خانواده در بازتولید الگوهای زیست و شکل‌گیری اخلاق تمدنی است. تحلیل اسناد نشان داد که انتقال فرهنگی در خانواده در سطوح مختلفی صورت می‌گیرد. بخشی از این انتقال از طریق آموزش مستقیم، مانند آموزش مناسک، ارزش‌ها و مهارت‌های زندگی، انجام می‌شود؛ بخشی از طریق مشاهده و الگوبرداری از رفتار والدین و سایر اعضای خانواده شکل می‌گیرد و بخشی نیز در قالب تثبیت تدریجی الگوهای رفتاری و عادت‌واره‌ها استمرار می‌یابد. در این معنا، خانواده صرفاً انتقال‌دهنده مجموعه‌ای از اطلاعات و ارزش‌ها نیست، بلکه محیطی است که در آن شیوه مواجهه با زندگی، روابط با دیگران، مصرف، مسئولیت‌پذیری و تلقی از وظایف فردی و اجتماعی در تجربه روزمره آموخته و درونی می‌شود. این یافته با مفهوم «عادت‌واره» در نظریه بوردیو (Bourdieu, 1984) ارتباط دارد؛ زیرا عادت‌واره‌ها از طریق تجربه اجتماعی و تکرار الگوهای رفتاری شکل می‌گیرند و بر نحوه ادراک و کنش افراد اثر می‌گذارند. در همین راستا، مطالعه حقیقی (۱۴۰۳) مفهوم تمدن‌سازی خانواده را در مجموعه‌ای از کارکردهای به‌هم‌پیوسته، از زوجیت تا نظارت اجتماعی، صورت‌بندی کرده است. اهمیت این یافته برای پژوهش حاضر در آن است که کارکرد تمدنی خانواده در یک کنش منفرد خلاصه نمی‌شود، بلکه از مجموعه‌ای از روابط و کارکردهای مرتبط با یکدیگر شکل می‌گیرد. همچنین یافته‌های خدایار (۱۳۹۲) درباره الگوی زندگی عارفان شیعی نشان می‌دهد که زیست اخلاقی عینی می‌تواند به شکل‌گیری و انتقال سرمایه نمادین کمک کند و در شرایط بحران هویتی، نقش الگویی داشته باشد. بنابراین، در چارچوب یافته‌های این پژوهش، اخلاق تمدنی را می‌توان بخشی از فرایند روزمره بازتولید فرهنگی دانست

که در تعامل میان آموزش، مشاهده، تجربه و تکرار شکل می‌گیرد.

در این میان، یافته‌های محمدی (۱۳۹۲) درباره تفاوت میان گونه‌های سنتی و مدرن خانواده نیز قابل توجه است. بر اساس این منبع، تغییر گونه خانواده با تغییر در برخی ابعاد انسجام درونی و سرمایه فرهنگی همراه بوده است. این یافته را نمی‌توان به معنای برتری ذاتی یک گونه خانواده بر گونه دیگر یا اثبات رابطه علّی میان شکل خانواده و کارکرد تمدنی دانست؛ اما نشان می‌دهد که تغییر ساختار خانواده می‌تواند با دگرگونی در شرایط انتقال فرهنگی و کیفیت روابط درون‌خانوادگی همراه باشد. از این منظر، تحلیل حاضر از تلقی خطی درباره گذار از خانواده سنتی به خانواده مدرن فاصله می‌گیرد و بر اهمیت بررسی کارکردهای هر گونه خانواده در زمینه اجتماعی مشخص تأکید می‌کند.

دومین محور یافته‌ها به نقش خانواده در شکل‌دهی به نظم ارتباطی و تولید سرمایه اجتماعی مربوط است. تحلیل اسناد دو الگوی مهم را برجسته کرد: نخست، الگوی گفت‌وگو و تعامل که بر اعتماد، ارتباط عاطفی و مشارکت اعضای خانواده تأکید دارد و دوم، الگوی همنوایی و نظارت که نقش خانواده در انتقال هنجارها و تنظیم رفتار اعضا را برجسته می‌کند. این دو الگو را نمی‌توان الزاماً متعارض دانست؛ زیرا خانواده در شرایط مختلف می‌تواند هم از طریق گفت‌وگو و اعتماد و هم از طریق انتقال هنجارها و نظارت اجتماعی، به تنظیم روابط و رفتار کمک کند. در این چارچوب، کیفیت روابط خانوادگی اهمیت اساسی دارد؛ زیرا سرمایه اجتماعی خانواده صرفاً از تعداد روابط ناشی نمی‌شود، بلکه اعتماد، همکاری، ارتباط و احساس تعلق در شکل‌گیری آن نقش دارند. رستمی (۱۳۸۷) نیز بر نقش شبکه‌های خویشاوندی و همسایگی در پیامدهایی مانند موفقیت تحصیلی و انسجام اجتماعی تأکید کرده است. بر اساس این یافته‌ها، خانواده را می‌توان حلقه‌ای ارتباطی میان روابط نزدیک و شبکه‌های اجتماعی گسترده‌تر در نظر گرفت. به بیان دیگر، اعتماد و همکاری شکل‌گرفته در روابط خانوادگی می‌تواند زمینه گسترش روابط حمایتی و مشارکت اجتماعی را فراهم کند. از این منظر، خانواده در نقطه اتصال نظم خرد روابط عاطفی و نظم گسترده‌تر اجتماعی قرار می‌گیرد. یافته‌های حقیقی (۱۴۰۳) نیز نشان می‌دهد که تضعیف برخی کارکردهای خانواده می‌تواند با مجموعه‌ای از مسائل اجتماعی همراه شود. با این حال، این ارتباط در پژوهش حاضر به‌صورت رابطه علّی آزمون نشده و باید به‌عنوان یک الگوی تفسیری برآمده از مجموعه اسناد در نظر گرفته شود.

سومین محور، مقاومت فرهنگی و مواجهه خانواده با سبک زندگی غربی و الگوهای رقیب تمدنی است. تحلیل منابع نشان داد که مقاومت فرهنگی خانواده را می‌توان در چهار سازوکار عمده دنبال کرد: بازتولید هویت دینی و ملی، حفظ الگوهای مصرف متعادل، تقویت انسجام عاطفی و ارتباطی، و تربیت معنوی. این مؤلفه‌ها در کنار یکدیگر نشان می‌دهند که مقاومت فرهنگی الزاماً در قالب کنش آشکار و مستقیم بروز نمی‌کند؛ بلکه می‌تواند در انتخاب‌های روزمره، شیوه مصرف، الگوی روابط، انتقال ارزش‌ها و حفظ هویت فرهنگی تجلی یابد. از این منظر، خانواده می‌تواند محیطی برای استمرار الگوهای فرهنگی متمایز و ایجاد ظرفیت انتخاب و ارزیابی در مواجهه با الگوهای رقیب باشد. یافته‌های خدایار (۱۳۹۲) درباره الگوهای زندگی عارفان شیعی و همچنین دیدگاه‌های خامنه‌ای (۱۳۹۱) درباره فرهنگ زندگی، در تفسیر این بخش اهمیت دارند. در این منابع، زیست دینی و اخلاقی در پیوند با سبک زندگی و شکل‌گیری هویت فرهنگی مورد توجه قرار گرفته است. بر مبنای تحلیل حاضر، می‌توان این ظرفیت را با مفهوم «تمایز» بوردیو (Bourdieu, 1984) پیوند داد؛ یعنی خانواده از طریق بازتولید سرمایه فرهنگی خاص خود، از جمله ارزش‌های دینی، الگوهای مصرف و شبکه‌های خویشاوندی، می‌تواند مرزهای نمادین میان خود و برخی الگوهای فرهنگی رقیب را حفظ کند. البته این صورت‌بندی یک تفسیر نظری از یافته‌های اسنادی است و ادعای اثبات تجربی یک رابطه میان انسجام خانواده و میزان نفوذپذیری فرهنگی ندارد. از این منظر، مفهوم مقاومت فرهنگی در این پژوهش از معنای صرفاً هنجاری فاصله می‌گیرد و در قالب «راهبرد تمایز فرهنگی» نیز قابل فهم است. در نظریه بوردیو (Bourdieu, 1984)، گروه‌ها از سرمایه‌های مختلف برای حفظ و بازتولید موقعیت و هویت خود در میدان‌های اجتماعی استفاده می‌کنند. بر همین اساس، الگوهای دینی، سبک مصرف، شبکه‌های خویشاوندی و شیوه‌های تربیتی خانواده را می‌توان به‌عنوان منابعی برای بازتولید تمایز فرهنگی تحلیل کرد. اهمیت این برداشت در آن است که مقاومت فرهنگی را از یک مفهوم صرفاً ارزشی به یک مفهوم قابل تحلیل جامعه‌شناختی تبدیل می‌کند؛ با این ملاحظه که تعمیم این تفسیر به همه خانواده‌های ایرانی نیازمند بررسی تجربی مستقل است.

در کنار ظرفیت‌های خانواده، تحلیل اسناد مجموعه‌ای از عوامل را نیز نشان داد که می‌توانند استمرار یا کارآمدی برخی کارکردهای خانواده را با چالش مواجه کنند. این عوامل در پنج حوزه قابل دسته‌بندی‌اند:

تغییرات ارزشی و بحران‌های هویتی میان‌نسلی؛ تحولات اقتصادی و صنعتی و پیامدهای آن برای زوجیت و فرزندآوری؛ گسترش رسانه‌های نوین و نقش فزاینده آنها در جامعه‌پذیری؛ تغییر جایگاه برخی کارکردهای نظارتی خانواده در نتیجه تحول نهادهای اجتماعی؛ و تغییر گفتمان فرزندآوری و پیامدهای جمعیتی آن (حقیقی، ۱۴۰۳). این عوامل را نباید به‌عنوان علل قطعی تضعیف خانواده در نظر گرفت؛ بلکه می‌توان آنها را شرایط و زمینه‌هایی دانست که در تعامل با ظرفیت‌های درونی خانواده، ممکن است بر نحوه ایفای کارکردهای فرهنگی، ارتباطی و اخلاقی آن اثر بگذارند. این یافته با برخی دیدگاه‌های کلاسیک درباره تحول خانواده در فرایند مدرنیزاسیون ارتباط پیدا می‌کند. گود (Goode, 1963) و پارسونز (Parsons, 1951) تحول خانواده را در ارتباط با تغییرات ساختاری جوامع مدرن تحلیل کرده‌اند. با این حال، یافته‌های پژوهش حاضر از یک برداشت خطی که تغییر شکل خانواده را الزاماً معادل کاهش یا افزایش کارکردهای آن می‌داند، پشتیبانی نمی‌کند. آنچه اهمیت دارد، نسبت میان ساختار خانواده، کیفیت روابط، منابع فرهنگی، شبکه‌های اجتماعی و شرایط محیطی است. بنابراین، گونه‌های مختلف خانواده ممکن است در شرایط متفاوت، ظرفیت‌های متفاوتی برای انتقال فرهنگی، ایجاد اعتماد، تربیت اخلاقی و حفظ هویت داشته باشند.

از نظر نظری، یافته‌های پژوهش امکان گفت‌وگویی میان نظریه بوردیو و رویکرد تمدنی را فراهم می‌کند. در چارچوب بوردیو (Bourdieu, 1984)، سرمایه فرهنگی، سرمایه اجتماعی و عادت‌واره ابزارهایی برای فهم چگونگی بازتولید الگوهای اجتماعی‌اند. در رویکرد تمدنی خامنه‌ای (۱۳۹۱)، فرهنگ زندگی و شیوه زیست مردم از عناصر مهم شکل‌گیری تمدن تلقی می‌شود. پیوند این دو سطح نظری اجازه می‌دهد نقش خانواده در تمدن‌سازی نه صرفاً در سطح ارزش‌های انتزاعی، بلکه در سطح تجربه روزمره، روابط، انتخاب‌های فرهنگی و الگوهای رفتاری تحلیل شود. بر این اساس، خانواده را می‌توان یکی از عرصه‌های مهم تبدیل سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی به شیوه‌های زیست و الگوهای ارتباطی دانست. در همین راستا، صورت‌بندی سه‌سطحی بازتولید سرمایه فرهنگی شامل سطح معرفتی، ارزشی و منشی، یکی از نتایج تحلیلی پژوهش است. در سطح معرفتی، دانش، مهارت‌ها و الگوهای شناختی منتقل می‌شوند؛ در سطح ارزشی، هنجارها و ارزش‌های اخلاقی و دینی در فرایند جامعه‌پذیری درونی می‌شوند؛ و در سطح منشی، این عناصر در رفتارهای نسبتاً پایدار و عادت‌واره‌ها انعکاس می‌یابند. این صورت‌بندی به‌جای آنکه

به‌عنوان یک نظریه مستقل یا الگوی علّی ارائه شود، می‌تواند چارچوبی مفهومی برای تفکیک سطوح مختلف بازتولید فرهنگی در خانواده فراهم کند. اهمیت آن نیز در این است که انتقال فرهنگی را فرایندی یک‌سطحی نمی‌بیند و میان دانستن، پذیرفتن و به‌کاربستن الگوهای فرهنگی تمایز تحلیلی ایجاد می‌کند.

یافته دیگر پژوهش، امکان پیوند دادن سرمایه اجتماعی خانواده با مفهوم فرهنگ زندگی و تمدن‌سازی است. رستمی (۱۳۸۷) نشان داده است که روابط خویشاوندی و شبکه‌های حمایتی با پیامدهای اجتماعی و آموزشی ارتباط دارند. در تفسیر حاضر، این سرمایه اجتماعی می‌تواند یکی از زیرساخت‌های شکل‌گیری نظم ارتباطی و انتقال هنجارهای مشترک باشد. در نتیجه، سرمایه اجتماعی خانواده را می‌توان در سطحی فراتر از پیامدهای فردی، به‌عنوان یکی از منابع اجتماعی لازم برای شکل‌گیری الگوهای همکاری، اعتماد و مسئولیت اجتماعی در نظر گرفت. البته این نتیجه نیز در سطح نظری و تفسیری قرار دارد و برای تعیین میزان و چگونگی این ارتباط به مطالعات میدانی نیاز است. از منظر دلالت نظری، یافته‌ها همچنین ضرورت توجه بیشتر به زمینه اجتماعی در کاربرد نظریه‌های خانواده و مدرنیزاسیون را نشان می‌دهد. اگر سرمایه فرهنگی را صرفاً در قالب انطباق با الگوهای مسلط اجتماعی تعریف کنیم، بخشی از کارکرد آن در جوامعی مانند ایران نادیده می‌ماند. سرمایه فرهنگی خانواده می‌تواند هم در کسب مهارت‌ها و سازگاری با شرایط جدید نقش داشته باشد و هم در حفظ هویت و تمایز فرهنگی. بنابراین، در بستر جوامع غیرغربی، خانواده را می‌توان هم عرصه انطباق و هم عرصه بازتولید تمایزهای فرهنگی دانست. این برداشت می‌تواند زمینه‌ای برای مطالعات تطبیقی درباره نحوه عملکرد مفاهیم بوردیویی در زمینه‌های فرهنگی متفاوت فراهم آورد. همچنین یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد بررسی نقش تمدنی خانواده نیازمند توجه هم‌زمان به سطح خرد، میانی و کلان است. در سطح خرد، روابط عاطفی، تربیت و تعامل اعضای خانواده اهمیت دارد؛ در سطح میانی، شبکه‌های خویشاوندی، همسایگی و سایر روابط اجتماعی مطرح‌اند؛ و در سطح کلان، تحولات فرهنگی، اقتصادی، رسانه‌ای، نهادی و جمعیتی بر شرایط ایفای این کارکردها اثر می‌گذارند. این پیوند سطوح مختلف مانع از آن می‌شود که مسئولیت تحولات تمدنی صرفاً به خانواده نسبت داده شود یا تغییرات خانواده به‌تنهایی توضیح‌دهنده تحولات فرهنگی جامعه تلقی گردد.

بر مبنای مجموع این یافته‌ها، نقش خانواده در تمدن‌سازی را می‌توان در یک فرایند پیوسته صورت‌بندی کرد: خانواده از طریق روابط و تعاملات روزمره، سرمایه اجتماعی و فرهنگی تولید و منتقل می‌کند؛ این سرمایه‌ها در فرایند جامعه‌پذیری در قالب ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری درونی می‌شوند؛ بخشی از آنها در سطح عادت‌واره و شیوه زیست استمرار می‌یابد؛ و مجموعه این فرایندها می‌تواند بر نظم ارتباطی، اخلاق اجتماعی و نحوه مواجهه افراد با الگوهای فرهنگی رقیب اثرگذار باشد. در این چارچوب، تمدن‌سازی خانواده یک کنش مستقیم و کوتاه‌مدت نیست، بلکه فرایندی تدریجی است که از سطح زندگی روزمره آغاز می‌شود و در پیوند با شبکه‌های اجتماعی و شرایط کلان جامعه معنا پیدا می‌کند. این صورت‌بندی همچنین نشان می‌دهد که مواجهه تمدنی را نمی‌توان صرفاً به تقابل میان دو مجموعه ارزش یا سبک زندگی تقلیل داد. خانواده در مواجهه با سبک زندگی غربی و دیگر الگوهای رقیب، ممکن است از طریق انتخاب، بازتفسیر، گزینش و بازتولید عناصر فرهنگی، موقعیت خود را تنظیم کند. در این میان، تقویت هویت فرهنگی، مصرف متعادل، روابط خانوادگی مبتنی بر اعتماد و تربیت معنوی می‌توانند منابعی برای حفظ تمایز فرهنگی باشند؛ اما میزان کارآمدی هر یک از این منابع به شرایط خانواده، محیط اجتماعی و کیفیت نهادهای پیرامونی وابسته است. بنابراین، مفهوم «مقاومت فرهنگی» در این پژوهش بیش از آنکه به معنای طرد مطلق عناصر بیرونی باشد، به ظرفیت خانواده برای حفظ و بازتولید الگوهای فرهنگی خود در شرایط مواجهه با الگوهای رقیب اشاره دارد.

دستاوردهای نظری این مقاله، آن را از صرفاً «جمع‌بندی منابع پیشین» متمایز می‌کند. نخستین دستاورد، صورتبندی سه‌سطحی بازتولید سرمایه فرهنگی در خانواده است. پژوهش‌های پیشین (Bourdieu, 1984؛ پژوهش‌های داخلی مشابه) عمدتاً کارکرد کلی «جامعه‌پذیری» خانواده را مطرح کرده‌اند. اما این پژوهش، با استخراج کدهای تکرارشونده، نشان داد که بازتولید سرمایه فرهنگی در خانواده، نه یک فرایند یکپارچه، بلکه در سه سطح مجزا اما به‌هم‌پیوسته رخ می‌دهد: سطح معرفتی (انتقال دانش و مهارت)، سطح ارزشی (درونی‌سازی هنجارهای اخلاقی و دینی) و سطح منشی (شکل‌دهی به الگوهای رفتاری پایدار یا همان عادت‌واره). نوآوری این صورتبندی در آن است که امکان تحلیل دقیق‌تری از نحوه تأثیرگذاری خانواده بر تمدن‌سازی فراهم می‌کند؛ زیرا هر سطح، سازوکار متفاوتی دارد و آسیب‌پذیری هرکدام نیازمند راهکار جداگانه‌ای است. دومین

دستاورد، بازتفسیر «مقاومت فرهنگی» در چارچوب نظریه «تمایز» بوردیو (Bourdieu, 1984) است. در ادبیات موجود، «مقاومت فرهنگی خانواده» اغلب به‌صورت هنجاری و با رویکرد ارزشی مطرح شده است (یوسفی‌سوته، ۱۴۰۳؛ خامنه‌ای، ۱۳۹۱). اما این پژوهش، برای نخستین بار، این پدیده را در چارچوب نظریه «تمایز» بوردیو بازتعریف کرده است: خانواده ایرانی–اسلامی با تولید سرمایه فرهنگی «متمایز» (هویت دینی، الگوی مصرف متعادل، شبکه‌های خویشاوندی منسجم)، عملاً به «مرزکشی نمادین» در میدان فرهنگی جهانی می‌پردازد. این رفتار، نه ذاتاً یک «مقاومت هنجاری»، بلکه بازی میدانی عادی گروه‌های اجتماعی برای حفظ موقعیت خود در برابر گفتمان‌های رقیب است. این بازتفسیر، هم دامنه کاربرد مفهوم «مقاومت» را محدود می‌کند (از «ارزش مطلق» به «استراتژی میدانی») و هم آن را در چارچوب یک نظریه جامعه‌شناختی معتبر قرار می‌دهد. سومین دستاورد، شناسایی «متغیرهای مداخله‌گر» به‌جای «عوامل قطعی تخریب» است. بر خلاف پژوهش‌هایی که مستقیماً مدرنیته را عامل تضعیف خانواده معرفی کرده‌اند (Goode, 1963; Parsons, 1951)، این پژوهش نشان داد که عوامل تضعیف‌کننده (ارزشی، اقتصادی، رسانه‌ای، نهادی، جمعیتی) نه علت قطعی، بلکه متغیرهایی مداخله‌گر هستند که میزان تأثیرشان وابسته به «ظرفیت تطبیقی خود خانواده» و «سیاست‌های حمایتی زمینه‌ای» است. این یافته، به بازنگری نظریه‌های خطی مدرنیزاسیون در بستر جوامع غیرغربی کمک می‌کند.

این مقاله در میان پژوهش‌های موجود، سه ویژگی متمایز دارد که آن را از صرفاً «مرور ادبیات» فراتر می‌برد: نخست، تلفیق نظری بدیع میان نظریه بوردیو (Bourdieu, 1984) با رویکرد تمدنی خامنه‌ای (۱۳۹۱) که تا پیش از این به‌صورت مجزا یا با فاصله نظری زیاد به‌کار رفته‌اند؛ دوم، ارائه صورتبندی سه‌سطحی (معرفتی، ارزشی، منشی) در حالی که پژوهش‌های پیشین، بازتولید را به‌صورت کلی و غیرمتمایز تحلیل کرده‌اند؛ و سوم، خارج‌کردن مفهوم مقاومت از فضای صرفاً ارزشی و قراردادن آن در چارچوب نظریه تمایز و بازی میدانی، در حالی که در پژوهش‌های داخلی، مقاومت غالباً با رویکرد ارزشی–سیاسی تحلیل شده است. یافته‌های این پژوهش، سه دلالت نظری مهم برای ادبیات موجود دارد: نخست، ضرورت بسط نظریه بوردیو (Bourdieu, 1984) در بستر جوامع غیرغربی، زیرا سرمایه فرهنگی تولیدشده در خانواده در جوامع درحال‌گذار (مانند ایران) کارکردی دوگانه دارد: هم به‌مثابه «منبع انطباق» با مدرنیته و

هم به‌مثابه «منبع تمایز» و «مرزبانی هویتی» در برابر آن؛ دوم، پیوند نظری سرمایه اجتماعی و تمدن‌سازی، به‌گونه‌ای که سرمایه اجتماعی تولیدشده در خانواده از طریق ایجاد هنجارهای مشترک و شبکه‌های اعتماد، بستر شکل‌گیری «فرهنگ زندگی» را فراهم می‌آورد که خود زیربنای تمدن‌سازی است؛ و سوم، چالش نظری «گونه‌های خانواده» در نظریه‌های مدرنیزاسیون، به‌گونه‌ای که گونه‌های مختلف خانواده در شرایط ساختاری متفاوت، کارکردهای متفاوتی دارند و نمی‌توان یک گونه را ذاتاً برتر دانست.

بر اساس یافته‌ها و تحلیل نظری، و با توجه به محدودیت‌های روش‌شناختی (حجم کم منابع، روش کیفی، عدم امکان تعمیم آماری)، می‌توان نتیجه‌گیری زیر را با درجه‌ای از احتمال (نه قطعیّت) ارائه داد: به‌نظر می‌رسد خانواده در ایران معاصر، باوجود ظرفیت‌های نظری قابل‌توجه برای ایفای نقش تمدنی (از طریق تولید سرمایه‌های سه‌گانه و ایجاد عادت‌واره اخلاقی)، در عمل با چالش‌های ساختاری متعددی مواجه است که کارآمدی آن را در «بخش حقیقی تمدن» (سبک زندگی) کاهش داده است. اما نسبت علی میان این چالش‌ها و «عدم شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی» یک نسبت طولانی‌مدت، چندعاملی و وابسته به زمینه است که نمی‌توان آن را به‌سادگی به «تضعیف خانواده» فروکاست. آنچه می‌توان با اطمینان بیشتری گفت، این است که هرگونه سیاست تمدنی موفق، باید با تقویت کارکردهای انسجام‌بخش خانواده آغاز شود؛ زیرا خانواده، همچنان مهم‌ترین میدان شکل‌دهی به عادت‌واره‌های اخلاقی و هویتی نسل آینده است.

محدودیت‌ها و پیشنهادها

با وجود این، یافته‌های پژوهش باید در پرتو محدودیت‌های آن تفسیر شود. داده‌های پژوهش اسنادی‌اند و بنابراین تجربه زیسته خانواده‌ها و چگونگی اجرای واقعی الگوهای شناسایی‌شده را مستقیماً نشان نمی‌دهند. همچنین ماهیت کیفی پژوهش و انتخاب هدفمند اسناد، امکان تعمیم آماری نتایج را محدود می‌کند. افزون بر این، تحلیل بر اساس چارچوب مفهومی مشخصی انجام شده و مفاهیم نظری انتخاب‌شده می‌توانند بر نحوه توجه پژوهشگر به داده‌ها و تفسیر آنها اثر بگذارند. بنابراین، صورت‌بندی‌های ارائه‌شده باید به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای فهم نقش خانواده در تمدن‌سازی و مواجهه تمدنی تلقی شوند، نه به‌عنوان روابط علّی اثبات‌شده.

با توجه به محدودیت‌های روش‌شناختی و ماهیت تفسیری یافته‌ها، پیشنهادهای پژوهش در سه سطح

سیاستی، عملیاتی و پژوهشی صورت‌بندی می‌شوند. در سطح سیاستی، تدوین «نظام ملی توانمندسازی خانواده» با اولویت سطح منشی (شکل‌دهی به عادت‌واره‌های اخلاقی از طریق طراحی الگوهای رفتاری روزمره) و بازطراحی سیاست‌های حمایتی با رویکرد «تطبیقی» به‌جای «بازگشتی» (که خانواده‌ها را به تطبیق با شرایط جدید رسانه‌ای، اقتصادی و شهری کمک کند) پیشنهاد می‌شود. در سطح عملیاتی، طراحی «بسته تربیت منشی» برای والدین با تأکید بر رفتار روزمره و الگوسازی عملی (شامل آموزش گفت‌وگو، مدیریت مصرف رسانه و سبک زندگی متعادل)، بازطراحی محتوای رسانه ملی بر اساس نمایش واقع‌گرایانه الگوهای موفق خانوادگی، و راه‌اندازی شبکه‌های محلی حمایت خانوادگی با محوریت مساجد و مراکز دینی پیشنهاد می‌گردد. در سطح پژوهشی نیز آزمون تجربی چارچوب سه‌سطحی بازتولید سرمایه فرهنگی، مطالعه تطبیقی کارآمدی الگوهای مقاومتی خانواده‌ها در مواجهه با سبک زندگی غربی، و سنجش میزان تأثیر هر یک از پنج عامل تضعیف‌کننده (ارزشی، اقتصادی، رسانه‌ای، نهادی، جمعیتی) به‌عنوان متغیرهای مداخله‌گر، پیشنهاد می‌شود. این پیشنهادها مستقیماً از یافته‌های نظری و تحلیلی پژوهش استنتاج شده‌اند و اجرای آنها می‌تواند به اعتبارسنجی و تکمیل چارچوب مفهومی ارائه‌شده کمک کند.

منابع

ابن‌خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۶). مقدمه ابن‌خلدون (ترجمه محمد پروین گنابادی). تهران: نشر علمی و فرهنگی.

آرام، محمدرضا. (۱۳۹۷). خانواده و تمدن اسلامی. تهران: پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی.

بستان، حسین. (۱۳۸۹). جامعه‌شناسی خانواده با رویکرد اسلامی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

جمشیدیها، غلامرضا و پرستش، شهرام. (۱۳۸۵). نظریه عمل و انواع سرمایه از دیدگاه بوردیو. نامه علوم اجتماعی، ۲۸(۱)، ۱-۲۴.

حقیقی، محمدصادق. (۱۴۰۳). تمدن‌سازی به‌مثابه اصلی‌ترین کارکرد نهاد اجتماعی خانواده. فصلنامه مطالعات خانواده، ۲۱(۴)، ۴۵-۷۲.

خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۹۱). بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم. تهران: دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب.

خدایار، داریوش. (۱۳۹۲). اخلاق زیست خانوادگی در سیره عارفان ثقلینی معاصر. مجله اخلاق زیستی، ۳(۷)، ۱۴۰-۱۰۷.

رستمی، علی. (۱۳۸۷). واکاوی رابطه سرمایه اجتماعی خانواده با تحصیل فرزندان. مجله دانش مدیریت، ۲۱(۳-۲)، ۱۴۹-۱۲۱.

عبدالله، احمد. (۱۳۹۸). خانواده و تغییرات ارزشی در جوامع مسلمان (ترجمه محسن حسینی). تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی.

عزیزی، سعید. (۱۳۹۵). سبک زندگی غربی و چالش‌های هویتی خانواده ایرانی. مجله علوم اجتماعی، ۱۲(۳)، ۱۱۲-۸۹.

محمدی، سارا. (۱۳۹۲). رابطه سرمایه اجتماعی و الگوهای ارتباطی خانواده (با تأکید بر گونه‌های خانواده سنتی، مدرن و پسامدرن) در خانواده‌های تهرانی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده علوم اجتماعی.

مرکز آمار ایران. (۱۴۰۱). نتایج طرح آمارگیری از ویژگی‌های جمعیتی-اجتماعی خانوارهای ایرانی. تهران: انتشارات مرکز آمار ایران.

مقدم، والنتین. (۱۳۹۲). جنسیت، خانواده و تحولات اجتماعی در خاورمیانه (ترجمه ناهید کریمی). تهران: نشر ثالث.

هاشمی‌مزرعه، محسن. (۱۳۸۸). خانواده در قرآن و روایات. قم: نشر معارف.

یوسفی‌سوته، اسماعیل. (۱۴۰۳). خانواده و مقاومت فرهنگی در برابر سبک زندگی غربی. فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، ۱۹(۴)، ۸۷-۱۱۲.

Atkinson, P., & Coffey, A. (2011). Analysing documentary realities. In D. Silverman (Ed.), Qualitative Research (pp. 77-92). Sage.

Bourdieu, P. (1984). Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste. Harvard University Press.

Bowen, G. A. (2009). Document analysis as a qualitative research method. Qualitative Research Journal, 9(2), 27-40.

Coleman, J. S. (1988). Social capital in the creation of human capital. American Journal of Sociology, 94, 95-120.

Elo, S., & Kyngäs, H. (2008). The qualitative content analysis process. Journal of Advanced Nursing, 62(1), 107-115. https://doi.org/10.1111/j.1365-2648.2007.04569.x

Elo, S., Kääriäinen, M., Kanste, O., Pölkki, T., Utriainen, K., & Kyngäs, H. (2014). Qualitative content analysis: A focus on trustworthiness. SAGE Open, 4(1), 1-10.

Giddens, A. (1991). Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age. Stanford University Press.

Goode, W. J. (1963). World Revolution and Family Patterns. Free Press.

Hsieh, H. F., & Shannon, S. E. (2005). Three approaches to qualitative content analysis. Qualitative Health Research, 15(9), 1277-1288. https://doi.org/10.1177/1049732305276687

Inglehart, R., & Welzel, C. (2005). Modernization, Cultural Change, and Democracy. Cambridge University Press.

Landis, J. R., & Koch, G. G. (1977). The measurement of observer agreement for categorical data. Biometrics, 33(1), 159-174.

Lareau, A. (2003). Unequal Childhoods: Class, Race, and Family Life. University of California Press.

Parsons, T. (1951). The Social System. Free Press.

Prior, L. (2008). Repositioning documents in social research. Sociology, 42(5), 821-836.

Ritzer, G. (2011). Globalization and Culture Consumption. Wiley-Blackwell.

Scott, J. (1990). A matter of record: Documentary sources in social research. Polity Press.